

هبوط، نردبانی تا بیکرانه عروج

(تبیین هبوط از دیدگاه حکمت متعالیه)

راضیه نیکی^(۱)

سعید رحیمیان^(۲)

عبدالعلی شکر^(۳)

کلیدواژگان: هبوط، گناه نخستین، خلافت الهی، عشق، حکمت متعالیه، صدرالمتألهین.

مقدمه

تبیین‌های متعدد و متفاوتی درباره هبوط حضرت آدم(ع) ارائه شده است. برخی هبوط را صرفاً امری نیک و شایسته مدح و ثنا دانسته‌اند، چنانکه عنوان «ظلم جهول» را نوعی ستایش الهی بر این فعل میدانند؛ بعضی نیز آن را صرفاً امری ناشایست و خطاگونه توصیف میکنند (تقی زاده طوسی، ۱۳۶۳: ۱۰۲)؛ اما ملاصدرا با نظر جامع و دقیق خویش، هبوط را دارای هر دو وجه ذمی و مدحی دانسته و هیچ منافاتی میان این دو وجه نمی‌بیند. وی درباره وصف «ظلم جهول» می‌گوید: این وصف برای آن کس که قدر امانت بداند و امانتدار شایسته‌ی باشد، مدح و ستایش است و برای آنکه در آن خیانت کند، ذم و سرزنش است.

فصارت الظلومية و الجهولية فی حق حامل الأمانة و مؤدی حقها مدحاً و فی حق الخائنین فیها ذماً... (ملاصدرا، ۱۳۸۹ الف: ۲۷۶).

این نوشتار سعی دارد علاوه بر برشمردن وجوه ذمی و

چکیده

درباره هبوط حضرت آدم(ع) تفاسیر و تأویل متفاوتی، اعم از رویکرد مدحی و ذمی وجود دارد اما اینکه کدام تفسیر با مقام نبوت و خلافت ایشان سازگارتر بوده و از دقت و قوت بیشتری برخوردار است، نیاز به بحث و بررسی دارد. در این مقاله تبیین میشود که در میان تفاسیر متعدد، چگونه وجه مدحی هبوط بیش از وجه ذمی آن قابل دفاع است و از سویی آیا میتوان برای هبوط وجه ضرورت و وجوب نیز لحاظ نمود یا خیر؟ از دیدگاه اهل معرفت - بخصوص صدرالمتألهین - پیدایش کثرت کرانه‌ناپیدای عالم طبیعت، عمران و آبادانی زمین، کثرت نسل انسان، استکمال او در پرتو عشق، عرفان و عمل تا نیل به مقام لامقامی خلیفة اللہی و بویژه ظهور یافتن غایت عالم هستی، انسان کامل محمدی، حضرت خاتم الانبیاء(ص) و اهل بیت مطهر ایشان(ع) در کسوت بشری و بسیاری برکات دیگر، همه در پرتو هبوط محقق شد. از اینرو هبوط نه فقط امری ممدوح، بلکه ضروری بود که طبق اراده تکوینی و ازلی خداوند، ضرورتاً باید محقق میشد و انسان را نردبانی میگشت از حسیض نزول تا بینهایت عروج و صعود.

* این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری است. تاریخ دریافت: ۹۸/۳/۲۶ تاریخ تأیید: ۹۸/۱۱/۱

(۱). دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه شیراز؛ niki_r22@yahoo.com

(۲). استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول)؛ sd.rahimian@gmail.com

(۳). دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه شیراز؛ ashokr@rose.shirazu.ac.ir

مدحی هبوط از دیدگاه ملاصدرا، دیدگاه غالب وی راکه همان وجه مدحی هبوط است، با دلایل و شواهد متعدد تبیین نموده و با نگاهی دقیقتر، وجه ضرورت و وجوب آن را نیز مستدل نماید.

گرچه با نگاه اول به آیات مربوط به هبوط حضرت آدم (ع)، همچون آیه «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (طه/۱۲۱)، ممکن است چنین استنباط شود که هبوط مورد رضای خدای متعال نبوده، اما از آنجاکه آیات قرآن هفت بطن یا حتی هفتاد بطن (إِن لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لَبْطَنَه بطن إلى سبعة أبطن) دارند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱/۳۱)، این آیه نیز بطون و رموزی دارد و ظاهر آن مراد نیست. دریافت معنای حقیقی و اسرار آن، نیازمند نظری ژرفتر و درکی عمیقتر است (موسوی اردبیلی، ۱۳۸۱: ۳/۱۱۳ و ۱۱۹). در ادامه به شرح هر دو وجه مدحی و ذمی هبوط پرداخته و سپس وجه ضرورت و وجوب آن را نیز مورد تبیین قرار میدهیم.

۱. وجه ذمی هبوط در حکمت متعالیه

«هبوط» بمعنای «فرود آمدن از بلندی» است و گاهی معنای «جای گرفتن و ورود به جایی» نیز دارد (طبرسی، ۱۳۸۱: ۴/۱۹۹). این واژه همچنین به معنی «فرود آمدن همراه با استقرار» نیز آمده است (راغب اصفهانی، ۱۳۸۸: ۴۵۴؛ زمخشری، ۱۳۸۹: ۷۹۰).

ملاصدرا برای انسان، دو هبوط در نظر میگیرد. اولین هبوط، فرود آمدن انسان از فطرت اولیه است، یعنی گذر از عدم به دار وجود که در واقع همان ورود به بهشتی است که حضرت آدم و حواء (ع) در آن ساکن بودند؛ «یا آدم اسکن أنت و زوجک الجنة» (بقره/۳۵). دومین هبوط، هبوط از این بهشت بسوی طبیعت و زمین است (ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۲۸۲)؛ «إهبطوا منها جمیعاً» (بقره/۳۸).

برخی از مفسران فعل حضرت آدم (ع) راکه به هبوط به زمین انجامید، خطای محض دانسته و معتقدند «یا اصلاً آدم از زمره پیغمبران نبوده، یا بطور کلی انبیا، معصوم از گناه نیستند، یا قبل از بعثت معصوم نیستند و آدم آن موقع که نافرمانی کرد، مبعوث نشده بود، یا میگویند همه این صحنه‌ها برای امتحان بوده است» (زارع‌پور، ۱۳۸۹: ۹)².

انسان همچون سایر موجودات، نه فقط فقیر بلکه عین فقر و ربط به خدای خویش است؛ نه فقط افعال و آثار وجودش مستقلاً از آن خودش نیست، بلکه حتی وجود و آئینی مستقل از وجود خدای متعال ندارد، هر چه هست و دارد از اوست (لاهیجی، ۱۳۸۶: ۳۷۰)، اما آنچه در هبوط رخ داد، این بود که حضرت آدم (ع) به جهت نگاهی استقلالی که به خویش نمود³، به شجره ممنوعه نزدیک شد، از میوه‌اش تناول نمود و در نهایت رهسپار زمین گردید؛ از وصلت برید و گرفتار دارکثرت و سرزمین فرقت شد.

خطای نفس آدمی همین بود که نظر به این مرتبه کثرت کرد و به مجازات این نظر، از «جمعی» گرفتار «فرقت» شد تا هبوط از جنت وصل، به دار فرقت دنیا حاصل گردید (موسوی اردبیلی، ۱۳۸۱: ۳/۹۸).

مستقل انگاشتن خویش و اراده انجام فعلی مخالف خواست ظاهری خداوند، خطاست؛ خطایی که تنها از انسان سر میزند، اوست که میتواند خود را مستقل از علت حقیقی خویش - خدای متعال - بینگارد و در پی آن اعمالی خطاگونه از وی سرزند.

ثبت أن جمیع الممكنات المجعولة وجوداتها مضمحلة منطمة فی وجود القیوم تعالی ... إلا أفراد الإنسان، فإنهم بواسطة داعية سلطان الوهم و استیلائه علیهم و جهلهم بکیفیه

الصنع والإيجاد يزعمون أن لهم وجوداً وأُنانية
و قدرة مستقلة (ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۲۷۷).

۲. وجه مدحی هبوط در حکمت متعالیه

آدم و آدمیان هر اندازه، عبادت، استغفار، توبه و تضرع داشته باشند، در محضر خدای متعال، عین فقر و ربطند. هدف اساسی از شریعت و بعثت انبیا، نیز تفهیم عظمت و وحدت خدای متعال است؛ وحدتی که جایی برای هیچ چیزی باقی نمیگذارد. از اینرو، هر موجودی با هر کمالات وجودی - اعم از کمالات ذاتی یا ثانوی - بدون استناد به خداوند هیچ موجودیت و اثری ندارد و تنها شعاعی از انوار وجودی اوست.

حال اگر بنده به هر وجهی، به وجود فقری و عین الربطی خویش واقف شود، این امر مقدمه‌یی برای نزول رحمت، عنایت و الطاف خدای متعال خواهد بود. او با درک فقر خویش، درمی‌یابد که پیوسته غرق در الطاف و عنایات خدای متعال است؛ بگونه‌یی که خداوند، جز رحمت و نعمت چیزی بر او نازل نکرده است. بدین ترتیب، درک انسان از فقر و نقصان ذاتی خویش و عیان شدن و دیدن زشتیها و نقایص وجودیش که قرآن کریم از آن با عنوان «سَوَات» (اعراف/ ۲۲) یاد میکند، مقدمه‌یی برای استکمال ثانوی او که همان اظهار کمالات باطنی و تفصیل جمال به اجمال نشسته در جان اوست. این درک فقر و عیان شدن نقایص وجودی و سپس همت در جهت پوشاندن و رفع آن نواقص از طریق استکمال پیوسته، جز از طریق هبوط محقق نمیشود.

بنابراین اینکه آدمی در یابد که فقیر درگاه خدای سبحان است و هر آنچه از کمالات دارد، تماماً از آن خداوند است که بدون هیچ استحقاقی به او ارزانی داشته است، (این درک و دریافت) خود آغازی بی‌بدیل بر توبه، عبادت و اطاعت خدای متعال است که خود منبع خیرات کثیر و

رسیدن به جنات، روح، ریحان و رضوان الهی است و اینها همه از ثمرات نیک هبوط است.

چنانکه اشاره شد درباره، هبوط حضرت آدم (ع) تبیینهای متفاوتی ارائه شده است، اما به بیان استاد آشتیانی، همه آنها در این امر که هبوط را نه عصیانی تشریحی، بلکه سیئه‌یی تکوینی^۴ میدانند، مشترکند (آشتیانی، ۱۳۸۱: ۹۸ و پاورقی ۱۹۹). البته مقصود از سیئه تکوینی این نیست که برای ساحت مطهر نبی خدا، خبط و خطایی قائل شویم، بلکه آنچه در جریان هبوط رخ داد، اساساً امری تشریحی نبود، زیرا تشریح و امر و نهی، تنها مربوط به عالم طبیعت است و پیش و پس از طبیعت، تشریحی وجود ندارد تا تخلفی نسبت به آن رخ دهد، بلکه امری فراتر از تشریح بود، که با اراده‌آزلی خداوند در تکوین و قضای الهی رقم خورد و ضرورتاً نیز باید در عالم خارج محقق میشد.

از سویی، وجود انسان در فراتر از عالم ماده، به نسبت عالمی که در آن واقع است، به وجود برزخی یا عقلی یا الهی تحقق داشته و موجودیت آن به وجود جمعی است و نه به وجود فردی و قابل تکلیف؛ «از اینرو در این عوالم، عصیان تحقق ندارد» (همان: ۴۲۹).

در واقع جایگاهی که حضرت آدم و حواء (ع) در آن بودند، دار تکلیف نبود تا امکان وقوع خلاف وجود داشته باشد و عصیانی رقم خورد (همانجا). اساساً وقوع خطا و گناه در آن مرتبه، سالبه به انتفاء موضوع است. بتعبیری آنجا نه دنیای تکلیف‌پذیر، بلکه بهشت بود، آن هم بهشت دار نزول و قبل از عالم طبیعت که هیچ نسبتی با اعمال دنیوی انسان و بهشت صعودی‌یی که در پی آن است، ندارد (همان: ۲۴۲)، چرا که اگر آنجا بهشت موعود بود، آن را پایانی نبود و جایگاه آرامش و قرار همیشگی بود (سبزواری، ۱۳۷۶: ۱۴۵۹).

از سویی تعبیر «سیئه تکوینی» گویای محدودیت،

نقص و فقر وجودی است، زیرا وجود هر موجودی از جمله هر انسانی، مانند حضرت آدم (ع)، تکویناً همراه با تنزل از مقام قدس خداوندی است، از همین تنزل از نامحدودیت، تعبیر به حدّ وجودی، نقص و فقر میشود که در لسان حکما، «عین الربط» یا «عین الفقر» و بتعبیر عرفا، «سیئه تکوینی» یا «خطای تکوینی» خوانده میشود؛ «وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ» (آشتیانی، ۱۳۷۵:۶۵۹).

بنابراین مقصود از سیئه، خطا و گناه نیست، بلکه منظور، همان جهت امکانی و نقص نفس است که موجب هبوط و تنزل آن در طبیعت و تعلق به بدن و تدبیر آن گشت. این نفس ناقص، فطرتاً طالب کمال مطلق و به فعلیت رسیدن است، از اینرو راه طبیعت و هبوط پیش میگیرد تا به اعلی درجه وجود، فعلیت مطلق و احدیت برسد (همو، ۱۳۸۱: ۷۱). آنچه در این راه او را یاری میدهد، پرواز با دو بال علم و عمل است تا از بهشت شیطانی به درآید و به بهشت موعود آدمی وارد گردد (ملاصدرا، ۱۳۷۸: ۶۹).

البته اهل معرفت میان هبوط حضرت آدم (ع) و حضرت حواء (س)، و هبوط شیطان تفاوت نهاده‌اند. هبوط آدم، هبوطی کریمانه به سرزمین خلافت بود و نشان صفوت، عظمت و کرامت وی و هبوط شیطان، هبوطی لعینانه از روی طرد و عقوبت؛ عقوبتی بر خطای تکبر و خودبرتربینی (ابن عربی، ۲۰۰۸: ۱۴۱/۲).

فکان هبوط آدم و حواء هبوط کرامه و هبوط ابلیس هبوط خذلان و عقوبه و اکتساب أوزار (همان: ۲۳۲/۱).

از اینرو آوای امر به هبوط در سامعه آدم (ع) پیام خلافت، ولایت، بلکه ضمناً نبوت و رسالت را ابلاغ میکند، ولی طنین هبوط در گوش ابلیس، فرمان تحقیر و صغار و لعن را

میرساند (جوادی آملی، ۱۳۸۰: ۴۰۸/۳).
در ادامه به مهمترین ثمرات و برکات هبوط حضرت آدم (ع) اشاره میکنیم.

۳. برخی از ثمرات بی بدیل هبوط از دیدگاه حکمت متعالیه

بر اساس تفکر صدرایی، نزول و هبوط حضرت آدم (ع) و در پی او، تمام ابناء وی به زمین، برای نوع انسان منشأ خیر، ثمرات و برکات بسیار و بی بدیلی شد. برخی از آن ثمرات و برکات عبارتند از:

۱-۳. ظهور انسان کامل محمدی (ص) و اهل بیت مطهر ایشان

اگر هبوطی رخ نمیداد و سیر نزول تا به عالم طبیعت ادامه نمی یافت، آنگاه هیچ کثرتی در زمین نمیبود تا آن یگانه کائنات، حضرت محمد (ص) در آن قدم نهد و انسانها و بلکه تمام عالم و عالمیان را به وجود بیمانند خود سرمست نور و هدایت دارد و آنان را تا سرمنزله وصال الهی، رهنما باشد؛ که جمیع خلق، ره بسوی وصل حق دارند.

أَنْ جَمِيعِ الْمَوْجُودَاتِ الَّتِي فِي هَذَا الْعَالَمِ فِي السَّلُوكِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ، لَغَلْظَةَ حِجَابِهِمْ وَ تَرَاقِمَ ظُلْمَاتِهِمْ؛ لَكِنْ هَذِهِ الْحَرَكَةُ الذَّاتِيَّةُ وَ هَذَا السَّيْرُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي الْإِنْسَانِ أَيْبِنِ وَأَظْهَرَ، سَيِّمًا فِي الْإِنْسَانِ الْكَامِلِ الَّذِي يَقْطَعُ تَمَامَ هَذِهِ الْقُوسِ الصَّعُودِيَّةِ (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۶۷/۹).

وجود آن حضرت و خاندان مطهرش، مایه فخر و مباهات خدای متعال بر برترین ملائک مقرب خویش است، بگونه‌یی که اگر ایشان نبودند، نه زمین بود و نه آسمان، نه ماه منیر بود و نه خورشید پرفروز و نه هیچ

آفریده‌ی دیگر (کلینی، ۱۴۲۹: ۸/۲). «لولاک لما خلقت الافلاک» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۶/۴۰۶).

انسان کامل محمدی (ص) بعنوان خاتم انبیا و اولیا، برترین قرب و جودی را به ذات اقدس اله دارد (آشتیانی، ۱۳۸۱: ۱۰۱ پاورقی). به همین دلیل، وجودش جامع تمام کمالات الهی در همه مراتب و جودی است، اعم از وجوب و امکان، وجود و ماهیت، تجرد و مادیت و... آن حضرت به وجود جمعی خود، جامع هر دو قوس نزول و صعود و بتعبیری مجمع ظهور تمام ظواهر و بطون تمام بواطن و بعبارتی جامع جمیع غیب و شهادت است. بدین ترتیب، مظهر اسماء عظیم الهی همچون اول، آخر، ظاهر، باطن، مُبدئ و مُعید نیز اصالتاً تنها وجود مطهر اوست (نوری، ۱۳۶۳: ۱/۴۹۰).

از آنجا که آن حضرت، به توحید حقیقی ره یافته است، وجودش عین غناست و از آنجا که عبد است، عین فقر است؛ فقری که برای او برترین فخر است، غنا در عین فقر و فقر در عین غنا. بنابراین انسان گرچه به مقام خلیفه‌اللهی و ولایت بر ماسوی الله برسد و وجود او را به برترین مقامات که ولایت و خلافت الهی است میرساند، برای انسان کامل که بالفعل مفتخر به این مقامات است، نیز عین خیر و نیکی است، بنحوی که اگر هبوط رخ نماید، اسرار و جودی او بعنوان خلیفه و آینه تمام‌نمای غیب و شهادت تا همیشه در مکن غیب باقی میماند (آشتیانی، ۱۳۸۱: ۱۰۰ پاورقی). او با تنزل و هبوط در عالم طبیعت، به سیر، استکمال و استعلای در اسماء بیابان الهی که عین وجود مطهر خود او گشته (مجلسی، ۱۴۰۴: ۶/۹۱)، ادامه می‌دهد و پیوسته از مواهب معنوی، سُور، لذت و بهجت الهی مستفیض

میگردد. البته گرچه انسان کامل نیز پیوسته در حال عروج، صعود و آشکار نمودن کمالات نهان و جودی خویش است، اما این صعود و آشکار گشتن کمالات، از سنخ سیر سایر انسانها نیست، چراکه نقطه آغاز سیر اهل نهایت و انسان کامل، برترین درجه سیر اهل بدایت است.

۳-۲. به استکمال رسیدن انسان در پرتو عشق، عرفان و عمل

اگر انسان به زمین راه نمی‌یافت، از تمام استکمال، عروج، صعود و بهشتی که در پس این نزول و هبوط است، باز میماند (نوری، ۱۳۶۳: ۷۶۰). سالک کوی وصال، باید دریابد که نزول و هبوط او به اسفل سافلین «برای سلوک اختیاری‌الی‌الله و عروج به معراج قرب و وصول به فناء الله و جناب ربوبیت است که غایت خلقت و نهایت مقصد اهل الله است، میباید» (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۱۰۲).

به واقع، انسان دارای مراتب کثیری از نشئه طبیعی، مثالی، عقلی و فوق عقلی و الهی است (آشتیانی، ۱۳۸۱: ۲۴۲). تمام این مراتب در بطون انسان، جمع است و انسان به وجود واحد سعی خویش، جامع همه این مراتب و نشآت است.

النفس الإنسانية ذات مقامات و درجات متفاوتة و لها نشأة سابقة و لاحقة - و لها فی کلّ مقام و عالم صورة أخرى (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۸/۳۹۸).

یکی از وجوه اهمیت تنزل و هبوط در عالم طبیعت، آن است که لازمه رسیدن انسان به برترین مراتب و جودی، قرار گرفتن در نقطه پیرش است و آن نقطه پیرش تا بیکرانه عالم هستی، جایی جز عالم طبیعت نیست. هر چند بجهت ظاهری، عالم طبیعت در پایینترین درجات و اسفل سافلین قرار گرفته است، اما لازمه صعود و عروج

تا آن‌اى اعلى عليين، وقوع در همين اسفل سافلين است. اعلم أن المجرى إلى الدنيا هو النزول من الكمال إلى النقص... و الذهاب من الدنيا إلى الجنة، ثم إلى جوار الله هو العود إلى الفطرة و التوجه من النقص إلى الكمال، و لا محالة رجوع الخلائق إلى خالقهم يكون على هذا السبيل (ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۲۸۳).

انسان در اين سير صعودى بدانجا ميرسد كه حقيقتاً آن را نهايتى نيست، نه فقط از طبيعت و از ملائك ملكوتى فراتر ميرود، بلكه از ملائك جبروتى و عقول محضه نيز فراتر رفته و با تقرب تام به خداى متعال و فناى در او و بقاى به او، به مقام فوق تجرد و خليفه اللهى نایل ميشود و بدین ترتيب بر تمام ماسوى الله، احاطه وجودى و ولايت تكوينى پيدا ميكند. کمالات محجوب وجودى كه مشتمل بر جميع اسماء و صفات الهى است، مكشوف ميگردد و بدین ترتيب، از ذات فقير خویش فانی شده و به ذات، صفات و افعال حق تعالى محقق گشته و به دار الوهیت بار می یابد.

ثم يصير إنساناً بشرياً متفكراً متصرفاً فى الأمور... ثم يصير إنساناً معنوياً ذا نفس ناطقة... ثم يصير - إن ساعده التوفيق و العناية - جوهرأً قدسياً و روحاً إلهياً (همان: ۲۳۲).

از اين به ظهور رسيدن اسماء، صفات و کمالات الهى، به سير از بالقوه به بالفعل ياد شده است كه تعبير ديگرى از همان سير از اجمال به تفصيل يا بطون به ظهور است (امام خمينى، ۱۳۷۸: ۲۳۷). انسان در اين مقام به «مقام لامقامى» بارمى يابد كه محدود به هيچ حد و مقام معلوم و معينى نيست و فراتر از تمام حد و مرزهاست (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۳۹۸/۸، ۴۰۳ - ۴۰۲). بنابراین انسان با قوه الهی اراده و اختیار، راه هبوط پیش میگیرد و از این نردبان بر جایگاه خلافت خویش،

يعنى زمين فرود مى آيد تا در پرتو عشق، معرفت و عمل راه صعود را پيمايد. در اين ميان، عشق را قدرى والا و توانى بيهمتاست؛ عشقى كه خداوند در عرصه هستى تنها دل انسان را شايسته اش ديد و او را بدان مزين نمود. جلوه يى كرد درخت ديد ملك عشق نداشت

عين آتش شد از اين غيرت و بر آدم زد (ديوان حافظ)

انسان بوسيله نيروى عشق، گوى سبقت را از ملائك نيز ربود و هر آنچه در عالم امر، در وجه اعلى و اكمل خویش، بعنوان انسان كامل برای او رقم خورده بود، در عالم خلق از اجمال و بطون به درآورد و در جان خویش، صورت تفصيل و ظهور پوشاند. عشق است كه رمز حرکت و صعود تا بيكرانه وصال معشوق ازلى و ابدى است و حرکت نيز جز به عشق، ميسر نيست. الحركة لا تحصل أبداً إلا عن محبة (قيصرى، ۱۳۷۵: ۱۱۲۸).

عشق جز در زمين، معنا نگردد؛ تنها زمين است كه جاىگاه ظهور عشق است (خامنه اى، ۱۳۸۶: ۴/۱۵۰ - ۱۵۳). ناز مدام معشوق و نياز پيوسته عاشق دلسوخته، جز در زمين پر كرب و بلاى عشق، خرمن هستى عاشق را به آتش نميكشد و او را روانه آسمان وصال نميكند. از عرش تا ثرى، يك ذره عشق نفروشد، جز در سراى شادى و اندوه آدميان. معصومان و پاكان درگاه بسيار بودند، ليكن بار اين حديث دلسوز تن گداز يعنى «يحبهم و يحبونه» (مائده/۵۴) جز اين مشت خاك نكشيد (سمعانى، ۱۳۶۸: ۴۸۸).

به واقع، اگر انسان بر پله نردبان هبوط نايستد، هيچ راهى براى صعود تا بالاترين پله آن ندارد. بدین ترتيب، تنها طريق آزين گشتن به عشق و عرفان براى به ظهور و تفصيل رساندن کمالات نهان وجود و صعود تا برترين

فرود آمدن

مقامات و فراتر رفتن از ملائک، قرار گرفتن بر پلکان هبوط و فرود آمدن در زمین طبیعت است.

فالأول هو النزول والهبوط، والآخر هو العروج والصعود (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۷۲۳).

اگر هبوطی نبود، عروج و صعودی نیز نبود و اگر عروجی نبود، وصل و لقابی نیز نمی‌بود. رمز صعود، هبوط است.

و هذه النشأة الدنيوية آخر منازل الهبوط وأول منازل الصعود و هي دار التضاد و التفساد (همو، ۱۳۸۹: ۹۷۶/۳).

۳-۳. کثرت ذریه حضرت آدم (ع)

صورت انسانی را در آفرینش، جایگاه اعلائی است، زیرا آخرین معانی جسمانی و اولین معانی روحانی است، به همین جهت «طراز عالم امر» نام یافته است (همو، ۱۳۸۵: ۱۵۶-۱۵۵). حال آنچه باعث ایجاد انسان و کثرت او شد، هبوط بود. اگر هبوط واقع نمی‌شد، کثرت ذریه آدم (ع) رخ نمیداد و در پی آن، استکمال اختیاری از طریق سیر از اسفل سافلین تا اعلی علیین و امکان به ظهور رسیدن کمالات باطنی و نیل به حقیقت سعادت، ناممکن بود؛ منتهی این ظهور و فعلیت به یکباره میسر نمی‌شود و نیاز به زمان، تدریج و یاری از بدن و قوای بدنی دارد، اموری که تنها خاص عالم طبیعت است (همو، ۱۳۸۹: ۹۵۶/۳).

درواقع کثرت نسل آدم (ع)، مورد عنایت خدای متعال بود، تا آنان با تمسک به علم، تقوا، عبادت و اطاعت الهی، بتدریج از اسارت حجابهای عالم طبیعت رها گشته و کمالات نهاده شده در جان خویش را به ظهور رسانند. یک به یک، به اعلی علیین و رتبت پوشیدن کسوت خلافت نایل آمده و به ملاقات محبوب حقیقی خویش مسرور گردند (نوری، ۱۳۶۳: ۷۶۰).

۳-۴. پیدایش کثرت و عمران و آبادانی زمین

یکی دیگر از ثمرات و برکات هبوط، پیدایش کثرت در عالم بیکرانه طبیعت، بعنوان تفصیلیترین و جزئیترین جایگاه ظهور کمالات و اسماء و صفات الهی است، بگونه‌یی که اگر هبوط رخ نمیداد و جسم و ماده آفریده نمی‌شد، نه آن «کنز مخفی» کمالات غیبی الهی به عیانی و هویدایی میرسید و نه این همه موجودات متنوع از معادن و نباتات و حیوانات و ابنای نوع بشر به فیض وجود میرسیدند (آشتیانی، ۱۳۸۱: ۹۹ پاورقی). آنگاه دیگر نه زمین بود و نه این بسیار جمال، کمال و عجایب زیبا و حیرت آور زمینی و آسمانی. اگر چنین میشد، قطعاً غایت خداوند از آفرینش که همان حبّ به ظهور و تجلی کنز مخفی وجود خویش است (گیلانی، ۱۳۷۷: ۱۰۸)، محقق نمی‌گشت؛ علاوه بر آنکه عمران و آبادانی زمین که مطلوب الهی است (هود/۶۱)، نیز به وقوع نمی‌پیوست. البته گرچه عالم طبیعت پیش از هبوط حضرت آدم (ع) آفریده شده بود، منتهی اساساً اگر قرار بر هبوط او به زمین نبود، طبیعت و کثرات آن نیز خلق نمی‌شد. آنها همه به یمن نزول اجلال انسان، پیلۀ عدم دریده و به دار وجود، قدم نهادند و آنگاه به جلوه‌های بسیار مزین گشتند، چراکه مایه فخر الهی، آدم و بلکه تمام بنی آدم در راه بودند.

به واقع، آنگاه که خدای متعال، فرشتگان را بر خلقت و خلافت آدم بشارت داد (بقره/۳۰)، طبیعت و از جمله زمین را بعنوان منزلگاه او، به زیباترین وجه آفریده بود، بگونه‌یی که گراو در راه نبود، زمین، باغ و راغی نیز برای اسکان، آسایش، آرامش و مهمتر از همه، استکمال و صعود بسوی محبوب ازلیش، مهیا نمی‌شد. بدین ترتیب یکی از پیش‌زمینه‌های هبوط، آفرینش عالم طبیعت و عیان شدن مظاهر بس کثیر و جمیل اسماء و صفات الهی در آن است. بگفته امام خمینی (ره):

بنابراین معنای آیاتی همچون «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً» (بقره/۳۸) و «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (طه/۱۲۱)، از اسرار و رموز قرآنی است. کیفیت اکل از شجره، اغوای شیطان و... نزد اهل طریقت بمعنای تنزل شعاع مراتب است که انسان بتواند اشد مراتب وجود را سیر کند. حبّ ذاتی حضرت حق به ظهور... رمز هبوط است (موسوی اردبیلی، ۱۳۸۱: ۱۱۹/۳). از آنسو، شیطان نیز که در پی سجده نکردن بر حضرت آدم (ع) و تخلف از امر الهی با فرمان «أخْرِجْ» (حجر/۳۶) مواجه شد، از خداوند مهلت طلبید تا به زمین رود و به وسوسه، اغواء و فریب آدمیان پردازد (حجر/۳۶)، بلکه یکی از آن میان، بلغزد و او به هدف خویش که اثبات عدم شایستگی آدم و بنی آدم برای مسجودیت است برسد؛ لیک ندانست که کار خداوند حکیمانه است و بیهوده کسی را مسجود ملائک نمیسازد. حال، هبوط شیطان نیز موجب ثمرات بسیاری شد، بنحوی که اگر وی هبوط نمیکرد و به اغواء کافران و غافلان و... نمیپرداخت، آنها با غفلت از امر آخرت و پرداختن به امر دنیا، موجب عمران و آبادانی آن نمیشدند (نوری، ۱۳۶۳: ۷۶۰). بنابراین از برکات هبوط، آبادانی دنیا توسط شیطان و شیطانیان است؛ از همینروست که حدیث قدسی میفرماید: «إِنِّي جَعَلْتُ مَعْصِيَةَ آدَمَ سَبَبًا لِعِمَارَةِ الْعَالَمِ» (همانجا). از سویی با هبوط انسان به زمین و در پی آن سپردن راه کمال و در نهایت باریافتن به بهشت الهی و نعیم سرمدی، شیطان از اغواء او، ناامید گشته و بتدریج به نابودی و هلاکت میرسد و عیان میشود که از همان ابتدا هیچ اصل، اصالت، حقیقت و اثری حقیقی نداشته و به همین جهت، «أبولیس»، پدر نابودی و عدم، نام یافته است (همان: ص ۷۳۹).

بدین ترتیب میتوان گفت هیچ خیری جلیلترو هیچ حکمتی عظیمتر از هبوط و هجرت انسان به زمین، نمیتوانست چنین برکات بیدیلی را در صحنه پنهانور هستی، به ارمغان آورد.

۴. ضرورت هبوط از دیدگاه حکمت متعالیه

طبق منظومه فکری صدرالمتألهین، از آنجا که هبوط، بخشی از سیر نزول و تنزل موجودات و از جمله حضرت آدم (ع) از دار وحدت و تجرد، به دار کثرت و مادیت است (امام خمینی، ۱۳۷۴: ۱۳۱)، نه فقط امری نیک، بلکه امری کاملاً ضروری است، بنحوی که گریز از آن عقلاً محال است. در ذیل به دو مورد از جهات ضرورت هبوط و تنزل اشاره میشود.

۴-۱. تحقق اراده تکوینی ازلی خداوند

از دیدگاه ملاصدرا، فارغ از تمام وجوه مدحی و ذمی بی که در باب هبوط حضرت آدم (ع) گفته شده است، هبوط، امری کاملاً ضروری بود که وقوع آن، بنابر خواست ازلی و اراده تکوینی خداوند گریزناپذیر و عدم وقوع آن محال بود. خبر هجرت انسان به زمین و به خلافت رسیدن او، مژده بی بود که خداوند پیشتر به ملائک خویش داده بود؛ مژده بی که از ازل تا ابد در گوش کائنات پیچیده و تنها به آن اولین آدم و آن ارض کوچک محدود نگشته، بلکه هر بار که انسانی در هر جا از این طبیعت نامتناهی، پا به عرصه وجود مینهد، طنین این مژده زیبا که «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/۳۰)، به گوش میرسد. اصطفی آدم بعلم الصفات و کشف جمال الذات قبل خلق الخلق فی أزل الأزل (بقلی شیرازی، ۲۰۰۸: ۱/۱۴۳).

این جعل، جعلی تکوینی، بر اساس اراده بی ذاتی، ازلی و تکوینی است و وعده بی است که ضرورتاً باید

محقق میشد؛ چراکه «آدم را از ابتدا برای کدخدایی دنیا آفریده بودند» (سمعانی، ۱۳۶۸: ۴۲۰).

لأنَّ الأمر بالهبوط كان تحقيقاً للوعد المتقدّم
فی قوله: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً
(ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۱۰۲۳/۴).

از اینروست که از دیدگاه حکمت متعالیه، نه فقط هبوط و خروج از بهشت، عقوبت و مجازاتی برای حضرت آدم (ع) نیست، بلکه اساساً وی انتساب عقوبت ناشی از خطا و گناه به پیامبر معصوم و مطهر را که مقام و جایگاهش، عالم قدس الهی است، اسائنۀ ادب، توهین، افتراء و کاملاً ناروا میدانند (همو، ۱۳۸۹: ۹۵۶/۳). این خروج اگر حقیقتاً عقوبت بود، پس از توبۀ آن حضرت که مقبول درگه الهی واقع شد، باید رفع مجازات صورت میگرفت، حال آنکه چنین نشد (همو، ۱۳۸۹: ۱۰۲۳/۴). از اینرو، آنچه عصیان آدم خوانده میشود، به واقع عصیان نیست و گرنه با اصطفاء الهی و ازلی او (بقلی شیرازی، ۲۰۰۸: ۱/۱۴۳) در تنافی میباشد.

آدم را که از جنّت^۵ به دنیا آوردند، نه به علت زلّت بود که اگر به تقدیر آن زلّت نکردی، هم به دنیاش آوردندی، زیرا که دست خلافت و بساط سلطنت، منتظر قدم او بود. قال ابن عباس: «أَخْرَجَهُ مِنَ الْجَنَّةِ قَبْلَ أَنْ أَدْخَلَهُ فِيهَا» (سمعانی، ۱۳۶۸: ۳۱۳).

بدین ترتیب، نه چنین بود که ابتدا انسان برای بهشت آفریده شده باشد و آنگاه به اقتضای نافرمانی بی که رخ داد، باید آن را ترک کرده و به زمین میرفت، بلکه اساساً انسان از همان آغاز برای زمین و خلافت در آن خلق شده بود.

اساس آفرینش بر به جلوه درآوردن جمال جمیل خدای سبحان و عیان نمودن کمالات نهان اوست

(مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۹۸/۸۴)، با این تجلی و ظهور، آن غیب نهان در صور کثرات و کائنات، ظاهر شده و مورد معرفت قرار میگیرد. به تعبیری، به جلوه آمدن غیب را طریقی جز تحقق کثرت نیست؛ کثرتی که تنها معبر و گذرگاه آن، تنزّل و هبوط در عالم طبیعت است. از دیگر سو، آن تجلی بی که بنحو اتم و اکمل، تمام آن غیب را به ظهور میرساند، انسان کامل محمدی (ص) و بتبع او، نوع انسان است که دست پرورده تمام اسماء و صفات جمالی و جلالی الهی است. ارادۀ تکوینی خداوند بر این قرار گرفت که برترین ظهور خود، انسان را به زمین فرستد و جامۀ خلافت خویش بدو پوشاند تا بنحو اتم، خدای خود را در آئینه تمام قد وجود خویش، به جلوه درآورد. پس، پیش از آنکه آدمی آفریده شود، خداوند مژده آفرینش و بلکه مهمتر، مژده فرستادن او به زمین را به ملائک داده بود (بقره/۳۰).

بنابراین، هر آنچه رخ داد تا این ارادۀ تکوینی در عالم خارج محقق شود، تماماً نه فقط مراد، بلکه مرضی رضای الهی بود، بلکه باید به قطع و یقین رخ میداد تا شایستگی مسجودیت آدم عیان میشد، هرچند این امر در بستری رخ داد که به ظاهر در آن نافرمانی و عصیان بود. به بیان امام خمینی (ره)، قضای حتمی خدا بود که ابواب برکات را در نشئه دنیا و عالم طبیعت بگشاید و این ممکن نبود، مگر از طریق خروج و هبوط آدم از بهشت به دار طبیعت و عالم ماده. از اینرو، هبوط، همان قضای الهی و ارادۀ تکوینی ازلی خداوند بود که آنچه را در عالم غیب الهی رقم خورده بود، به صحنۀ شهادت آورد (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۴۶). در واقع آنچه مقدر ساخت که آدم (ع) از آن میوه تناول نماید و در نتیجه از بهشت خارج شده و هبوط نماید، مصلحت الهی و حکمت بالغۀ او بود.

و إنما أخرج الله آدم من الجنة لأن المصلحة قد اقتضت تناوله من الشجرة، والحكمة الإلهية

قد قَدَرْتَ إِبْطَاطَهُ إِلَى الْأَرْضِ (ملاصدرا، ۱۳۸۹ب: ۳/۹۵۶).

از سویی بر فرض که هبوط و تنزل، رخ نمیداد، با توجه به اینکه آدم را قابلیت و توانایی انجام آن بود، تا همیشه این سؤال بیپاسخ میماند که اگر او را استعداد و توان هبوط و آغاز سیر صعود بود، چرا از آن کناره گرفت؟! این خودداری از هبوط، خود، خطایی بود که با هیچ استغفار، اشک و آهی قابل جبران نبود. علاوه بر اینکه اساساً آدمیت آدم به این است که به زمین آید و جامعه خلافت الهی به تن کند، بدین جهت، اگر آدم در بهشت میماند، از آدمیت ساقط میشد. او با هبوط به اتمام و استکمال رسید (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۴۶).

۴-۲. اقتضای تکوینی نظام هستی

از سوی دیگر، استداری بودن نظام هستی، ضرورتاً اقتضا میکند که آن را هم قوس نزول و هبوط باشد و هم قوس صعود و عروج. به بیان اهل معرفت، عالم هستی دایره وار است. یک قوس آن، سیر نزول و تبدیل وحدت به کثرت است و قوس دیگر آن، سیر صعود و برگشت وحدت به کثرت و بتعبیری معاد. مقصود از خلقت انسان که بار یافتن به درگاه ذات اله در قوس صعود است، نیز جز باره سپردن در سیر نزول ممکن نیست.

بتعبیری، عالم همچون دایره‌ی متصل و چرخان به دور خویش است که دارای دو قوس نزول و صعود است. این دو قوس، دارای دو نقطه‌ی برابر هم هستند، بگونه‌یی که هر یک از آن دو نقطه، آغاز یک قوس و پایان قوس دیگر است. یک قوس روح عالم، مظهر اسم الله، انسان کامل است که در نهایت علو و شرافت است و دیگری هیولای اولی^۶ که در نهایت تنزل است.

كان العالم كله كدائرة انعطف آخرها إلى أولها، إحدى قوسيه نزولية والأخرى صعودية، ولها

نقطتان إحداهما نهاية وأولاهما وبداية أخرهما وهي الهيولى، والثانية بالعكس وهو الإنسان الكامل، روح العالم، مظهر اسم الله و خليفة الرحمن (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۱۸۴).

اگر آدمیان و عالمیان رانه سیری استداری، بلکه سیری در خط مستقیم بود، هیچگاه به مبدأ خویش، خدای متعال برنگشته و آیات الهی همچون «وَالَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ» (هود/۱۲۳) و یا «وَالَيْهِ الْمَصِيرُ» (شوری/۱۵) صورت تحقق نمی‌یافت، حال آنکه خداوند، راست گفتار است (ابن عربی، ۲۰۰۸: ۲۵۵/۱). از دیدگاه ملاصدرا، نه فقط انسان، بلکه تمام موجودات به حکم تکوینی «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۱۵۶) دارای دو سیر هستند: سیر «نزول، بدء و صدور» و سیر «صعود، عود و رجوع» (ملاصدرا، ۱۳۸۹ب: ۳/۸۹۳). از سیر نزول به «معراج تحلیل» (آشتیانی، ۱۳۸۷: ۸۲) و «لیلة القدر» و از سیر صعود به «معراج ترکیب» و «یوم القيامة» (ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۲۸۳) نیز تعبیر شده است.

از نظر وی، بر اساس آیه «هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» (روم/۲۷) اساساً بدو و عود وجود هر مخلوقی جز از طریق سیر نزولی و سیر صعودی محقق نمیشود (ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۲۸۳). این سیر نزول، همان است که گام نهایی و کمال آن در هبوط به عالم طبیعت، رقم می‌خورد. این پیمودن سیر نزول و صعود که میان قوه محض تا تجرد محض و فراتر از آن در جریان است، همان «تطور ذاتی وجود» است که از دیدگاه حکمت متعالیه، بنحو عام و فراگیر، خصیصه تکوینی تمام موجودات است. این حرکت، عشق و شوقی است که در نهاد و باطن هر موجودی سرشته شده، بنحوی که عین ذات هر موجود است و نه امری زائد، عارضی و زائل.

لكن الحركة لا تنفك عنها وجوداً... فيكون وجود الحركة من العوارض التحليلية لوجود

(لاهیجی، ۱۳۸۶: ۵۶۹).

إِنَّ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ مُتَوَجِّهَةٌ نَحْوَ الْأَوَّلِ تَعَالَى
تَوَجُّهًا جَبَلِيًّا، سَالِكَةً إِلَيْهِ سَلُوكًا جَوْهَرِيًّا. وَ لَهَا
رَجُوعٌ إِلَيْهِ تَعَالَى كَمَا تَكَرَّرَ ذِكْرُهُ فِي الْقُرْآنِ وَ
سَاعَدَهُ الْبِرْهَانُ (ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۱۱۹۲/۴).
«تطوّر ذاتی وجود» نیز همان است که ملاصدرا در
جای دیگری از آن بعنوان «حرکت جوهری، سلوک
وجودی، استحالة ذاتی و حرکت معنوی وجود» یاد
میکند و آن را بُعد چهارم هر موجود میدانند که با آن،
طریق وصال الهی را طی میکنند؛ بُعدی که سرشت و
جوهر هر موجودی بر آن تکوین یافته و غیرقابل زوال
است.

ما مِنْ مَوْجُودٍ جَسْمَانِيٍّ أَوْ رُوحَانِيٍّ فِي هَذَا
العَالَمِ إِلَّا وَ لَهُ سَلُوكٌ وَ جُودِيٌّ وَ اسْتِحَالَةٌ ذَاتِيَّةٌ وَ
حَرَكَةٌ مَعْنَوِيَّةٌ إِلَى جَانِبِ الْحَقِّ صَائِرًا إِيَّاهُ، كَمَا
فِي قَوْلِهِ: «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ»
(شوری/۵۳)؛ «كَانَتَا رَتَقًا فَفَتَقْتَاهُمَا»
(انبیاء/۳۰)؛ (ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۲۷۷).

این رتق و فتق پیوسته، اجمال و تفصیل مداوم و
ظهور و بطون همیشگی، همان تکوین ناپیدای عالم و
تطوّر و حرکت ذاتی و جوهری وجود است که تمام نظام
هستی بر آن برپاست.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بنابر آنچه آمد، هبوط انسان به عالم طبیعت، نه فقط
امری مذموم نیست، بلکه منشأ ثمرات، برکات و خیرات
بسیاری گشته است. از اینرو، از دیدگاه نویسنده، هبوط،
امر نیک و خیر است، بلکه به دیدی دقیقتر، لزوم وقوع آن
در حد ضرورت و وجوب است، چراکه حکمت بالغه
خداوند و غایت تکوینی او از آفرینش انسان، یعنی عیان
نمودن کمالات نهان الهی و به ظهور و تفصیل نشستن

آنها در جان انسان و قرارگیری بر جایگاه رفیع خلافت،
تنها از طریق هبوط محقق میشود. این ظهور نیز جز به نور
عشق که سند برتری آدم بر ملک است، میسر نشد؛ آتش
عشق را نیز محملی جز زمین خاکی، مجمر نگشت؛
زمینی که رسیدن بدان جز با پیمودن نردبان هبوط و تنزل،
ممکن نبود.

بنابراین از آنجا که هبوط، تنها راه تحقق اراده تکوینی
خداوند از خلقت آدم یعنی رسیدن به مقام خلیفه الهی
و نیز موجب ظهور عینی اسماء و صفات الهی در عالم
کثرت است، امری ضروری و گریزناپذیر میباشد. از طریق
هبوط است که کمالات الهی مستور و مخزون در نهان
انسان و سایر موجودات، ظاهر گشته، جامه خلافت بر
تن آدمی پوشانده شده و سیر صعودی بسوی خداوند و
لقای او به عالیترین وجه، ادامه یافته است.

پی‌نوشتها

۱. بیان عدد در اینگونه روایات، بیانگر کثرت است و نه انحصار
در عددی خاص.
۲. باید دانست تنها چیزی که باعث رسیدن به چنین نتایج
نادرستی شده «این است که مفسران در این مباحث، بین جهات
حقیقی و جهات اعتباری فرق نگذاشته و مسائل تکوینی را از
مسائل تشریحی جدا نکرده‌اند و اصول قراردادی و اعتباری را که
تنها برای تشریحات و نظام اجتماعی مناسب است، در امور
تکوینی دخالت داده‌اند» (زارع‌پور، ۱۳۸۹: ۹).
۳. «و چون آدم (ع) از ظهور ملکوتی ایجاد می‌شود به توجّه به ملک
خود خارج شد، محدث به حدّ اکبر و مجنب به جنابت عظمی
گردید؛ و چون این توجّه در حضرت مثال یا بهشت دنیا متمثل
شد، دنیا به صورت شجره درآمد و آدم به توجّه و مشی به سوی آن
و برداشتن به دست و به سر نهادن و اعظام نمودن آن، مبتلای به
خطیئه شد» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۴۷).
۴. «بهشت نزولی دار تکالیف تشریحی قابل اطاعت و عصیان
نمود و گناه آدم و حوا، گناه تکوینی و سیئه لازم حد امکانی است»
(آشتیانی، ۱۳۸۱، ص ۴۲۹).
۵. البته چنانکه اشاره شد، مقصود از این بهشت، بهشت
موعود در سیر صعود نیست.
۶. البته اینکه هیولای اولی بعنوان غایت وجود، مطرح شده،

بمعنای «ما ينتهي إليه» است و نه بمعنای «ما لأجله الشيء» و اگر غیر از این بود، دیگر وجود از این منزل أدنی به سوی غایت اشرف، سیر نمیکرد (رحیمیان، ۱۳۷۹: ۲۵ و ۲۶).

منابع

قرآن کریم

دیوان حافظ

آشتیانی، سیدجلال‌الدین (۱۳۷۵) شرح فصوص الحکم، تهران: علمی و فرهنگی.

----- (۱۳۸۱) شرح برزاد المسافر، قم: بوستان کتاب.

----- (۱۳۸۷) [شرح] سه رسائل فلسفی [ملاصدرا]،

قم: بوستان کتاب.

ابن عربی (۲۰۰۸) الفتوحات المکیه، بیروت: دار الصادر.

امام خمینی (۱۳۷۰) آداب الصلاة، قم: مؤسسه تنظیم و نشر

آثار امام خمینی (ره).

----- (۱۳۷۴) شرح دعاء السحر، تهران: مؤسسه

تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

----- (۱۳۷۸) سر الصلاة، تهران: مؤسسه تنظیم و

نشر آثار امام خمینی (ره).

بقلی شیرازی، روزبهان (۲۰۰۸م) تفسیر عرائس البیان فی

حقائق القرآن، با تحقیق و تصحیح احمد فرید المزیدی، بیروت:

دار الکتب العلمیة.

تقی زاده طوسی، فریدون (۱۳۶۳) قصص الانبیاء، مشهد:

باران.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۰) تفسیر تسنیم، قم: مرکز نشر

اسراء.

خامنهای، آیت‌الله سیدمحمد (۱۳۸۶) انسان در گذرگاه هستی

(مجموعه مقالات)، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

رحیمیان، سعید (۱۳۷۹) «ویژگیهای فیض و فاعلیت

وجودی در حکمت متعالیه صدرالمتألهین»، خردنامه صدرا،

شماره ۲۲.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۸۸) ترجمه فارسی

مفردات راغب، ترجمه مصطفی رحیمی‌نیا، تهران: سبحان.

زارع‌پور، اسماعیل (۱۳۸۹)، هبوط حضرت آدم (علیه السلام)

در تورات، انجیل، قرآن و عرفان اسلامی، مشهد: به‌نشر.

زمخشری، محمود بن عمر (۱۳۸۹) الکشاف عن حقایق

التنزیل، ترجمه مسعود انصاری، تهران: ققنوس.

سبزواری، ملاحادی (۱۳۷۶) رسائل حکیم سبزواری، با تعلیق

و تصحیح و مقدمه جلال‌الدین آشتیانی، تهران: اسوه.

سمعانی، احمد بن منصور (۱۳۶۸) روح الأزواج فی شرح

اسماء الملك الفتح، تهران: علمی و فرهنگی.

طبرسی، ابو علی الفضل بن الحسین (۱۳۸۰) تفسیر مجمع

البیان، ترجمه علی کرمی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.

فیض کاشانی (۱۴۱۵ق) تفسیر الصافی، تصحیح حسین

اعلمی، تهران: مکتبه الصدر.

قیصری، داود (۱۳۷۵) شرح فصوص الحکم، تصحیح

سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران: علمی و فرهنگی.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق) الکافی، قم: دار الحدیث.

گیلانی، عبدالرزاق (۱۳۷۷) مصباح الشریعة، تهران: پیام

حق.

لاهیجی، محمد جعفر بن محمد صادق (۱۳۸۶) شرح

رسالة المشاعر، قم: بوستان کتاب.

مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ق) بحار الانوار، بیروت: مؤسسه

الوفاء.

ملاصدرا (۱۳۷۸) المظاهر الإلهية فی أسرار العلوم الكمالية،

تصحیح، تحقیق و مقدمه آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای، تهران:

بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

----- (۱۳۸۱) المبدأ والمعاد، تصحیح و تحقیق

محمد ذبیحی و جعفر شاه نظری، تهران: بنیاد حکمت اسلامی

صدرا.

----- (۱۳۸۲) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة،

ج ۹، تصحیح و تحقیق رضا اکبریان، تهران: بنیاد حکمت

اسلامی صدرا.

----- (۱۳۸۳) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة،

ج ۸، تصحیح و تحقیق علی‌اکبر رشاد، تهران: بنیاد حکمت

اسلامی صدرا.

----- (۱۳۸۵) الشواهد الربوبیه، ترجمه جواد مصلح،

تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

----- (۱۳۸۹ الف) أسرار الآيات و أنوار البينات،

تصحیح محمد علی جاودان، تهران: بنیاد حکمت اسلامی

صدرا.

----- (۱۳۸۹ ب) تفسیر القرآن الکریم، تصحیح

محسن بیدارفر، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

موسوی اردبیلی، عبدالغنی (۱۳۸۱) تقریرات فلسفه امام

خمینی (قدس سره)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

(ره).

نوری، مولی علی (۱۳۶۳) [تعلیقات بر] مفاتیح الغیب

[ملاصدرا]، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، انجمن

اسلامی حکمت و فلسفه ایران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات

فرهنگی.

----- (۱۳۶۶) [تعلیقات بر] تفسیر القرآن الکریم

[ملاصدرا]، قم: بیدار.